

نا کرده گناه در جهان کیست بگو
وانکس که گنه نکرد چون زیست بگو
من بد کنم و تو بد مکافات دهی
پس فرق میان من و تو چیست بگو

از آمدن بهار و از رفتن دی
اوراق وجود ما همیگردد طی
می خور مخور اندوه که گفتست حکیم
غمهای جهان چو زهر و تریاکش می

در میکرده جز بی وضو نتوان کرد
و ان نام که زشت شد نکو نتوان کرد
می ده که کفون پردهء مستوری ما
بدریده چنان شد که رفو نتوان کرد

در عالم جان بهوش میباید بود
در کار جهان خموش میباید بود
تا چشم و زبان و گوش بر جا باشد
بچشم و زبان و گوش میباید بود

هر دل که در او نور محبت بسرشت
گر ساکن مسجد است و گر ز اهل کنشت
در دفتر عشق هر که را نام نوشت
آزاد ز دوزخ است و فارغ ز بهشت

از عصر عیام